



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ نامبر: ۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۹ پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳۰-۳۲ نامبر: ۸۸۸۱۴۲۳۰-۰۵
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۶۶۱۸۲۱۳۰-۵
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewsaper.ir

تهران : اذان ظهر ۱۲:۰۰ اذان مغرب ۱۷:۱۹ اذان صبح فردا ۵:۴۴ طلوع آفتاب ۷:۱۴

مرگ مولف

بهبانه‌نوستی برای آندره تارکوفسکی عارف آینه‌بین و رمانتیک سینما!



محمدعلی سجادی

■ تارکوفسکی یعنی شاعرانگی، یعنی معنا پنداری، معنایی، عرفان روسی، یعنی تفاسیل، یعنی مفاهیم عمیقهِ، یعنی طبیعت بی‌جان، اشیای مرگ پذیر و شنساور، یعنی نقاشی، حضور انسان شبیه شده، یعنی تجلی رمانتیک‌های آلمانی/روسی بر پرده، یعنی واشکافی ایمان، یعنی پس زدن تمدن، مطلق نگری، کلی نگری، یعنی... یعنی وقتی یک فیلمساز را در چند کلمه حبس کنی همین می‌شود!

نمی‌توانم از تاثیر این فیلمساز مهم بر سینمای خردمان در دهه ۶۰ نگوییم. از اینکه زور می‌زدیمی تا االی او را در بیابوریم. با آنکه ذوق‌زده نما فصول آثار او نبودم، چون روی پسرده آثار «هیکلوش پانچو» را بلعیده بودم و دوست می‌داشتیم «آنتونیونی» و «آنجیولپولس» را هم خوب نوشیده بودم، «گوروساوی» کبیر هم امپراتور چشم و دل ما بود و هنوز هست و خواهد بود. ولی در آن فضای یأس‌آور و ناامن برابیم خوش و خلسه‌آور بود.

پیشتر، فیلم «آندری روبلف»‌اش را دیده و دوست داشتم و هنوز هم نمی‌دانم دارم یا ندارم. «ستاکر» را با پسر بزرگم «هام» که آن موقع هفت، هشت سالش بود دیدیم و او که خوشش آمده و از سر اتفاق در دیدارش با «بلبک احمدی» از آن حرف زده بود!

اینکه چقدر فهمیده بود یا نه مهم نیست، مهم آن است که روی او و نسل ما و بعد از ما تاثیر بسیاری گذاشت. نسلی که به دنبال معنای تازه‌ای می‌گشت: زخم‌خورده و گنج و حیران بود. مهم‌ترین خصیصه فیلم‌های تارکوفسکی، اضافی تصویری و معنایی آن است. چه آثارش را دوست داشته باشیم و چه نه، این ویژگی اوست او موفق می‌شود تا جهان خودساخته‌اش را به رخ کشداند و مهم همین است. «در قرون وسطا، در هر خانه‌ای روح وجود داشت، ولی حالا همه افسرده‌اند!» این دیالوگ شخصیت استاکر است. بازگشت به گذشته، به خوشبختن خوش، رهیدن از مال؛ ملالی که کل فیلم «ستاکر» و بیشتر آثارش را تحت تاثیر خودش قرار می‌دهد. کندی اکنون، سیاه سفیدی آغشته به دروی ظهور که گوئی نه اکنون گذشته‌ای است که در آینده خواهد گذشت و گذشته اکنون ما اما در خشان‌تر از حال ماست!

او نه به دنبال داستان، که سر بر پی معنا و مفاهیم مورد علاقه‌اش دارد. روایت، اهمیت چندانی ندارد. جذاییت‌های شماییل نگارانه حرف اول را می‌زند. تصاویر بسحرانگیزی که دیدنی است. به ویژه در «آینه» که شخصی‌ترین اثر او محسوب می‌شود. حضور صوتی پدر و تصویر مادرش در فیلم و واشکافی خودش، این را عینی می‌کند. رمانتسم روسی، که خالی از جذبه هم نیست. به ویژه اگر با مکاشفه‌ توام باشد که هست، و همین دلنشینش می‌کند. ولی آیا همین کافی‌ست. آدم‌های کلی و کلی‌های فلسفی، شاعرانه مثل نداشتن ایمان، نجات جهان با روشن کردن یک شمع، یا آتش‌زدن یک خانه و یا... از کمال یافتن یک فیلمساز کمال طلب جلوداری می‌کند به زعم من. تجرید محض و لمسی که بدون راجع به بیرون از قاب شاید کم‌تر قابل فهم باشد. اما او تاثیرش را بر جای گذاشته، هم در هموطنانش مثل «اساکوروف» (کشتی روسی، پدر و پسر و...) و هم در نسل ما که البته دیری نپایید. او خودش بود. این هماهنگی جان و دلش، با آثارش قابل احترام است. در یک روزنه کوچک چگونگی می‌توان بیش از این نوشت برای او که دیگر در میان ما نیست ولی از هر هستت دیگر حاضر تر است با جهانی بر پا کرده برای دوستدارانش؟!

مطالعات فرهنگی

مدرنیزاسیون از بالا



نعمت‌الله فاضلی

■ اردبیل اگرچه شهر تاریخی است، اما در یک دهه اخیر در نتیجه تبدیل شدن شهر به مرکز استان، رشد و توسعه شهری چشمگیری داشته است. در چند سال اخیر مجموعه بقعه شیخ صفی از بازسازی و توسعه داده‌اند. این مجموعه بزرگ که به نحو شایسته و زیبایی بازسازی کامل شده است، تنها نشانه فرهنگی هویت‌بخش در اردبیل است. در جریان نوسازی و توسعه اردبیل، نه‌تنها مردم عادی بلکه حتی دولت نیز از به کار بردن معماری ایرانی و اسلامی در احداث بناها اجتناب کرده‌اند. اما دروغ از کمترین نام و نشان معماری هنری و تاریخی در این شهر جای بسی تعجب بود که چرا این شهر به‌عنوان نخستین پایتخت دولت شیعی ایران، چنین برهنه و عریان از هر گونه نام و نشان شیعی گسترش یافته است. از نشانه‌های فرهنگ محلی آذری در شهر هم چیز قابل مشاهده‌ای جز زبان آذری ندیدیم. محو شدن نشانه‌های فرهنگ محلی، یکی از روند‌های عمومی در فرهنگ شهرهای ایران است. شاید از دیدگاه برخی روشنفکران و برنامه‌ریزان، از بین رفتن نشانگان فرهنگی امری نادرست و نامطلوب باشد، اما برای این مردم محلی که می‌خواهند همپای تحولات روز و توسعه صنعت، تجارت و شهرنشینی جدید، زندگی روزآمدی داشته باشند، چندان هم احساس نوستالژیک و بدی از تحولات فرهنگی شهر و دیدارشان ندارند. شاید این تحول بخش اجتناب‌ناپذیر فرآیند مدرن‌شدن باشد و مردم بخواهند داوطلبانه تجربه مدرن شدن را کسب کنند. جواب این موضوع را نمی‌دانم. برخی معتقدند تمام تحولات کنونی در فضای شهری ایران، حاصل نوعی مدرنیزاسیون از بالااست.

شرق

بوی جوی مولیان

ساحل خورشید



سهییل محمودی

محمدرضا حکیمی که استاد است و علامه است و نایفه زمان و ازهد زاهدان عصر در میان عالمان – و دوست ندارم این القاب را که به راستی شایسته اوست، نتارش کنم که دستمالی و دستکاری شده‌اند- غنیمتی است برای روزگار ما، یکی از دلایل مغتنم بودن و اعتبار این نظیرش،

جامع‌الاطرافی اوست. حکیمی مجتهد است، محدث است، اسلام‌شناس و تشیع‌پژوه است، ادیب است، شاعر است، به دو زبان فارسی و عربی، و خبیر و آگاه است. نسبت به مسایل روز ایران می‌داشتیم، «آنتونیونی» و «آنجیولپولس» را هم خوب نوشیده بودم، «گوروساوی» کبیر هم امپراتور چشم و دل ما بود و هنوز هست و خواهد بود. ولی در آن فضای یأس‌آور و ناامن برابیم خوش و خلسه‌آور بود.

پیشتر، فیلم «آندری روبلف»‌اش را دیده و دوست داشتم و هنوز هم نمی‌دانم دارم یا ندارم. «ستاکر» را با پسر بزرگم «هام» که آن موقع هفت، هشت سالش بود دیدیم و او که خوشش آمده و از سر اتفاق در دیدارش با «بلبک احمدی» از آن حرف زده بود! اینکه چقدر فهمیده بود یا نه مهم نیست، مهم آن است که روی او و نسل ما و بعد از ما تاثیر بسیاری گذاشت. نسلی که به دنبال معنای تازه‌ای می‌گشت: زخم‌خورده و گنج و حیران بود. مهم‌ترین خصیصه فیلم‌های تارکوفسکی، اضافی تصویری و معنایی آن است. چه آثارش را دوست داشته باشیم و چه نه، این ویژگی اوست او موفق می‌شود تا جهان خودساخته‌اش را به رخ کشداند و مهم همین است. «در قرون وسطا، در هر خانه‌ای روح وجود داشت، ولی حالا همه افسرده‌اند!» این دیالوگ شخصیت استاکر است. بازگشت به گذشته، به خوشبختن خوش، رهیدن از مال؛ ملالی که کل فیلم «ستاکر» و بیشتر آثارش را تحت تاثیر خودش قرار می‌دهد. کندی اکنون، سیاه سفیدی آغشته به دروی ظهور که گوئی نه اکنون گذشته‌ای است که در آینده خواهد گذشت و گذشته اکنون ما اما در خشان‌تر از حال ماست!

او نه به دنبال داستان، که سر بر پی معنا و مفاهیم مورد علاقه‌اش دارد. روایت، اهمیت چندانی ندارد. جذاییت‌های شماییل نگارانه حرف اول را می‌زند. تصاویر بسحرانگیزی که دیدنی است. به ویژه در «آینه» که شخصی‌ترین اثر او محسوب می‌شود. حضور صوتی پدر و تصویر مادرش در فیلم و واشکافی خودش، این را عینی می‌کند. رمانتسم روسی، که خالی از جذبه هم نیست. به ویژه اگر با مکاشفه‌ توام باشد که هست، و همین دلنشینش می‌کند. ولی آیا همین کافی‌ست. آدم‌های کلی و کلی‌های فلسفی، شاعرانه مثل نداشتن ایمان، نجات جهان با روشن کردن یک شمع، یا آتش‌زدن یک خانه و یا... از کمال یافتن یک فیلمساز کمال طلب جلوداری می‌کند به زعم من. تجرید محض و لمسی که بدون راجع به بیرون از قاب شاید کم‌تر قابل فهم باشد. اما او تاثیرش را بر جای گذاشته، هم در هموطنانش مثل «اساکوروف» (کشتی روسی، پدر و پسر و...) و هم در نسل ما که البته دیری نپایید. او خودش بود. این هماهنگی جان و دلش، با آثارش قابل احترام است. در یک روزنه کوچک چگونگی می‌توان بیش از این نوشت برای او که دیگر در میان ما نیست ولی از هر هستت دیگر حاضر تر است با جهانی بر پا کرده برای دوستدارانش؟!

کافه پیشنهاد

روزی‌روزگاری در آنتالیا

عسل عباسیان

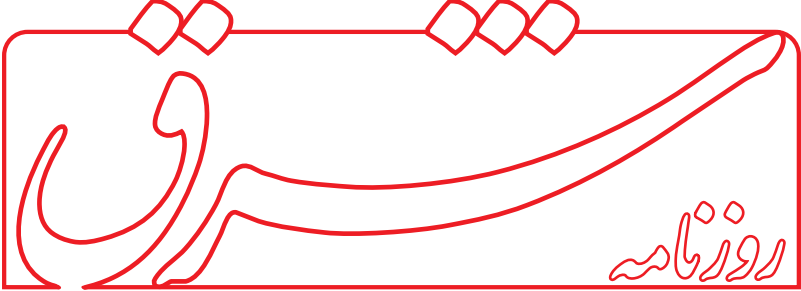
تئاتر، کتاب، فیلم و البته موسیقی می‌توانند بهبانه‌های خوبی برای آخر هفته‌ای بهتر باشند. بر صندلی‌های کافه ایـن هفته، احمد پوری، نیکی کریمی، سیامک احصابی و حسام‌الدین سراج تکیه زده‌اند و برایمان از پیشینه‌هایشان گفته‌اند. اگر کافه‌نشین این حوالی باشید، حتما میهمان ویژه هفته قبلیمان را در خاطر دارید. نجف در یابندری اگرچه این هفته دیگر میهمان ما نیست، اما کتابش پیشنهاد «احمد پوری» برای شماست.

او کتابی که در ایـن چند روز خواندنش را تمام کرده – «از این لحاظ» – را به شما هم پیشنهاد می‌کند. ایـن کتاب قطور مجموعه‌ای است از مقدمه‌هایی که در یابندری برای کتاب‌های ترجمه و تالیفش نوشته و شامل دو بخش داستان و فلسفه‌است.

اما پـوری که خود مترجمی مجرب است علت انتخابش را چنین بیان می‌کند: «در یابندری علاوه بر اینکه مترجمی بی‌نظیر و تواناست نظرات ارزشمند و دقیقی درباره موضوعاتی که ترجمه کرده و نوشته، دارد. من با وجود اینکه بیشتر آنها را همراه با کتاب مربوطش خوانده بودم از بازخواندن آنها بسیار لذت بردم و نکته‌ها آموختم. مقدمه او بر رمان‌های «گتائی»، «پیرمرد و دریا» و «مازماه‌روز» چنان زیبا و ژرف است که وسوسه بیش از یکبار خواندن‌شان همیشه با خواننده خواهد بود.» این کتاب ۴۷۲ صفحه‌ای را نشر کارنامه روی پیشخوان کتابفروشی‌ها فرستاده‌است.

نیکی کریمی، هنرمندی است که با فیلم «عروس» به عنوان بازیگر در خاطره‌ها ثبت شدو چند ماه پیش هم با کارگردانی فیلم «سوت پایان» به سینماها آمد.

کریمی که داور بسیاری از جشنواره‌های سینمایی بوده، این هفته برایمان فیلمی را پیشنهاد دارد که هفته پیش آن را در جشنواره فیلم دوبی تماشا کرده است. «روزی روزگاری در آنتالیا» به کارگردانی «وری بیلگه جیلان» فیلمی است که او پیشنهاد می‌کند. نیکی کریمی اما فیلم‌های پیشین این کارگردان را هم دنبال کرده و «روزی روزگاری» را بعد از سه فیلم «فاصله»، «قلیچه‌ها» و «سه میمون» پخته‌ترین و شاید کامل‌ترین اثر «وری بیلگه جیلان» ارزیابی می‌کند و می‌گوید: «سینمای این کارگردان سینمایی



پنجشنبه ۵ دی ۱۳۹۰، ۴ صفر ۱۴۳۲، ۲۹ دسامبر ۲۰۱۱، سال نهم، شماره پیاپی ۱۴۲۹، شماره ۵۰۵ دوره جدید، ۱۲صفحه + ۲۲ صفحه شمیمه

سمندریان با «تصویر یک سیاره» به صحنه می‌رود

مهر: حمید سمندریان قصد دارد نمایش «تصویر یک سیاره» اثر فریدرش دورنمات را به صحنه ببرد. این اثر دورنمات نمایشنامه‌ای است که این روزها حمید سمندریان در حال ترجمه آن است تا در صورت ایجاد شرایط مناسب بعد از گذشت چهار سال با این نمایش به صحنه تئاتر بازگردد. این نمایش قرار است، سال ۹۱ در سالن سمندریان تماشاخانه ایرانشهر اجرا شود. طی هفته‌های گذشته بحث حضور مجدد حمید سمندریان بعد از سال ها در مقام کارگردان بر صحنه‌های تئاتر مطرح شد.



سفر نامه آبراهام

شیر تو شیر!؟

پیمان مقدم

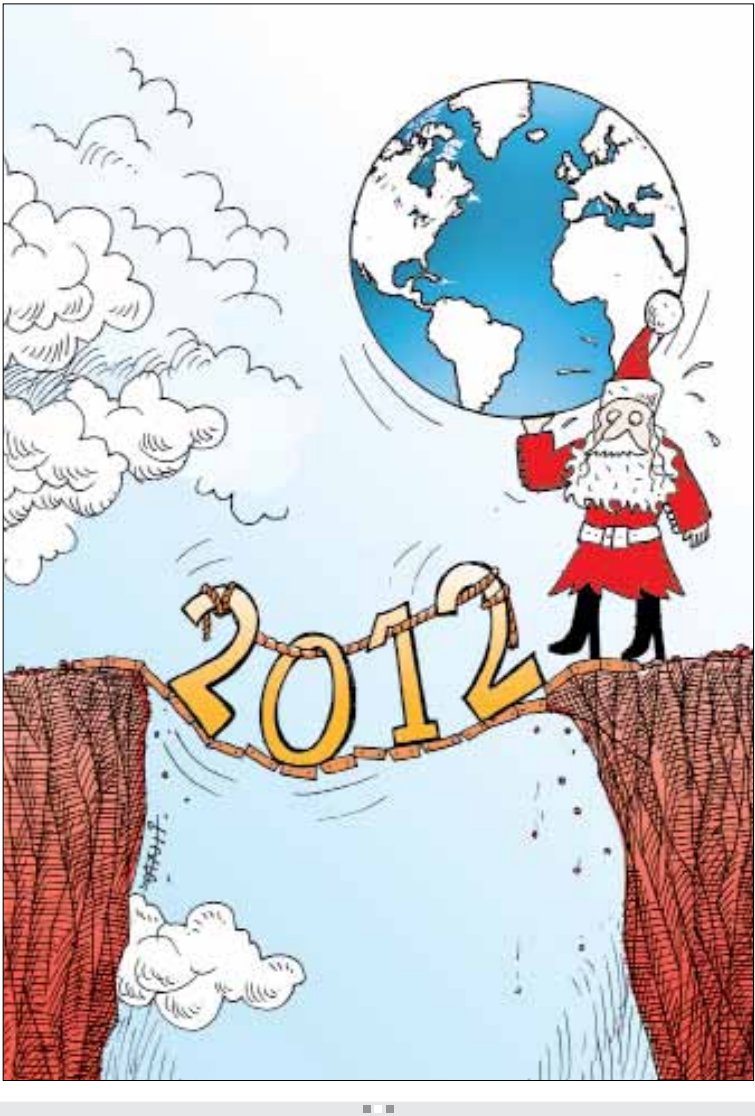
■ «ابراهیم رودریگز» ملقب به «آبراهام» تبعه ونزوئلاست که والدین ایرانی! داشته. او سال‌ها زیر سایه تبلیغات سنگین ضدایرانی در آمریکا! تحصیل کرده اما براساس آنچه شنیده و خوانده همیشه در آرزوی بازگشت به وطن و دیدار خانه اجدادی بوده. یادداشت‌هایی که می‌خوانید روایت اوست از سفرش به ایران و آنچه به چشم می‌بیند...

■ ■ ■

من هنوز در راه هستم. همه مسیر یک طرف و این یک ساعتی که از فرودگاه تا منزل اقوام در تاکسی بودهام یک طرف، صبح شده و پایتخت مهمنم در انبوهی از ماشین‌ها غرق شده است. به شمال شهر رسیدهام اما اینجا هم ترافیک سنگین است. فکر کنم تصادفی شده یا سرعت مسلمانحه رخ‌زاده چون جمعیتی کم کنار خیابان موج می‌زند. رائنده تاکسی همزمان که با موبایل از وضعیت صف سکه خبر می‌گیرد به سمت شلوغی می‌رود و باز می‌گردد. می‌گوید: «ظاهرا! دو توله شیر سرگردان پیدا شده». عجب! شیر؟ آنهم در خیابان‌های تهران! می‌گوید: «آقای آبراهام لطفاً به داد این زبان بسته‌ها برسید.» من؟ چه ربطی دارد. من از گربه هم می‌ترسم! تا به خودم بیایم فریاد می‌زنم: «راه را باز کنید، آقا! از فرنگ آمده است. برید کنار تا جناب آبراهام موضوع را بررسی کنند.» عجب‌گیری افتاده‌ایم، شیرها زخمی و عصبی هستند. ملت هم همه ایستاده‌اند و با موبایل‌ها در حال فیلمبرداری هستند. یک ختم در گوش من می‌گوید: «خودت را قاطی نکن، کار خودشان است.» خودشان؟ شیرها را ول کرده‌اند وسط خیابان که چی؟ یکی از شیرها دستم را چنگ می‌اندازد. حلقه هم‌میهن‌ها تنگتر شده و دوربین‌ها همین‌طور فیلم می‌گیرند. اولین بار است در عمرم که می‌خواهم یک هم وطن (رائنده) را خفه کنم...

ادامه دارد

کارتون‌خواب



برنامه امتحب سینما: آفریقا، اریکه ایرانیان، پردیس ملت، جوان، ماندانا، آزادی، پردیس زندگی

فلسطین، مرکزی، شکوفه، کارون، آسیا، شاهد، آستارا، موزه سینما، ایران، پردیس تماشا، پردیس راگا

حافظ، پایتخت، پیوند، فرهنگسرای: خانواده، اشراق، ایرانیان و بهترین سینماهای شهرستانها